

ایران و درام نویسان بزرگ جهان

(۸)

دکتر مهدی فروغ
رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک

موضوعها و مضمونهای ادبی و تاریخی ایران در آثار نمایشنامه‌نویسان معروف جهان

اکنون که از دورهٔ تئاتر کلاسیک یونان و روم فراغت حاصل کردیم بدورهٔ بسیار درخشان دیگری از تاریخ هنر و ادب تئاتر میرسیم که در زمان سلطنت ملکه الیزابت اول در انگلستان به اوج عظمت و اهمیت رسیده است. اما پیش از اینکه باین مرحله از بحث وارد شویم از تمهید یک مقدمه و ذکر یک مورد از نمایشنامه‌های مذهبی که قسمتی از آن مربوط به ایرانیان است ناگزیریم. چنانکه در فصل‌های پیش اشاره کردیم در فاصلهٔ بسیار طولانی بین اواسط سدهٔ دوم پیش از میلاد و سدهٔ دوازدهم میلادی که قریب سیزده قرن میشود هنر و ادب دراماتیک در کشورهای اروپا سرعت رو به تنزل گذاشت و بتدریج بصورتی بسیار مبتذل و شنیع درآمد و بهمین جهت برای موضوعها و مضمونهای ادبی و تاریخی نمیتوانست مناسب باشد. اینک برای روشن شدن این موضوع به توضیح بیشتری دربارهٔ علل و جهات این تنزل از لحاظ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌پردازیم:

در فصل‌های گذشته اشاره شد که از جملهٔ شاعران و درام‌نویسان معروف روم قدیم که در سه قرن بین ۲۴۰ پیش از میلاد تا ۶۵ میلادی در آن کشور ظهور کرده و آثار مهمی در ادبیات دراماتیک از خود باقی گذاشته‌اند سه نفر از همهٔ مشهورترینند از اینقرار: «پلوت» Plaute، و «تیرنس» Térence، و «سناک» Sénèque. دربارهٔ «پلوت» و نمایشنامه‌اش بنام «دختر ایرانی» Persa در صفحات پیش صحبت کرده‌ایم. فردوم که ارج و اعتبار نمایشنامه‌هایش از آثار «پلوت» بیشتر است ولی به جهاتی که فعلاً ذکر آن در اینجا مورد ندارد توجه عامهٔ مردم به آنها چندان زیاد نبوده «تیرنس» Térence بوده که تاریخ زندگی‌اش را از حدود سال ۱۹۵ تا ۱۵۹ پیش از میلاد ثبت کرده‌اند. این نویسنده از هواداران انجمنی از اشراف روم که طرفدار فرهنگ یونان بودند بود و شش تراژدی نوشته که همه اقتباس از نمایشنامه‌های یونانی است.

پس از مرگ «تیرنس» ذوق و علاقهٔ عمومی به تئاتر اصیل رو به کاهش گذاشت و توجه مردم بیشتر به نمایشهای سیرک، و شعبده‌بازی، و مبارزه‌های تن‌بتن پهلوانان جلب شد. «پلوت» و «تیرنس» هیچکدام برای نمایش آثار خود تماشاخانهٔ ثابت و دائمی در اختیار نداشتند و هر چه مینوشتند در روی سکویی در جلو جمع بازی میشد و همین نبودن مرکزی برای تئاتر خوب موجب شد که علاقهٔ مردم بتدریج، به نمایشهای پرزرق و برق و مبتذل و بی‌مایه جلب شود. نظر به نفوذ زیادی که رومیان در نتیجهٔ وسعت امپراتوری خود در کلیهٔ امور زندگی مردم قارهٔ اروپا داشتند این راه و رسم سخیف در تمام کشورهای اروپا رخنه کرد.

از روزی که حکومت روم از صورت جمهوری بیرون آمد و بخصوص از موقع کشته شدن سزار قیصر روم که نقادی سنجیده و با تمیز بود این سیر به قهقرا تندتر شد و گردانندگان امور هنری روم ذوق و وقت خود را به ساختن تماشاخانه‌های مجلل و عظیم، با مصالح گرانقیمت و تزئینات فراوان و اختراع ماشین‌ها و ابزارهای صحنه صرف میکردند. مردم دیگر به متن نمایشنامه و لطف و زیبایی شاعرانه مکالمه و خیال‌پردازی نویسنده و قدرت و کمال حرکت و هیجان اعتنائی نمیکردند و به آرایش مفصل صحنه، و عبور صفهای منظم اسیران جنگی و غلامان، و بازیهای سیرک، و اکروباسی، و پاتومیم بیشتر علاقه نشان میدادند. بدیهی است که این بی‌توجهی به هنر و ادب واقعی تئاتر حاصل اوضاع و احوال اجتماعی آن کشور بود.

اتخاذ شیوه‌های نادرست سیاسی و اقتصادی موجب شده بود که مردم روز بروز بی‌نوا تر و پیرشان احوالتر شوند. اکثر کشاورزان و روستاییان با اعانه و بخشش اغنیا اعاشه میکردند. زمامداران مملکت و توانگران نیز وقت و نیروی خود را به عیاشی و عشرت‌طلبی و مبارزه برای کسب قدرت بکار می‌بردند.

اعضاء مجلس سنا که در حقیقت رشته امور کشور را در دست داشتند در نتیجه کشور گشایها صاحب ثروت و مکتت فراوان و اراضی وسیع شده بودند. این اراضی توسط غلامان و اسیران جنگی اداره میشد. دهقانان و کشاورزان به شهر روم و سایر مراکز عمده روی آورده و از کار کشت و زرع اراضی غافل مانده بودند و اسیران و غلامان هم از عهده اداره کردن اراضی برنی‌آمدند و با توجه خاصی بآن نشان نمیدادند. تجمل‌پرستی و کارهای شنیع و قبیح هم در شهرها رواج یافته بود.

خلاصه اینکه عده‌ای متمکن و مرفه در مراکز شهرها وقت خود را به عیش و عشرت صرف میکردند و کشاورزان و پرزگران در روستاها با فقر و پیریشانی دست به گریبان بودند. نتیجه این اوضاع و احوال این شد که کلیه معتقدات و اصول و مقررات اجتماعی متزلزل گردید. عفت و تقوا و شرافت خانواده مفهوم قدیم خود را از دست داد و خودپرستی و خودبینی جای آنرا گرفت؛ اخلاق عمومی رو به ضعف گذاشت و عقاید مذهبی ست شد و علاقه مردم به هنر و ادب کاهش یافت. البته محال است با اوضاع و احوالی اینچنین هنر و ادب صحیح و امیل تئاتر بوجود آید.

روزی که امپراطوری روم سقوط کرد و کاخهای افتخارش فرو ریخت تنها فعالیتی که بصورت تئاتر و بتام «میم» معمول بود عبارت بود از «پاتومیم» و شعبده‌بازی و «اکروباسی». اعتبار اجتماعی شاغلان باین کارها در نظر مردم کمی بیشتر از بیکاران و ولگردان بود و در نتیجه کار تئاتر به منتهی درجه قباحت و شاعت گشایده شد و این وضع در تمام دوره قرون وسطی ادامه داشت. لاقیدی و بی‌بندوباری در کار تئاتر بجایی رسیده بود که پیشوایان مذهب مسیح حتی تماشای آنرا بر پیروان خود تحریم کردند و بی‌اعتنائی باین دستور موجب مطرود شدن ایشان از کلیسا بود. بنابراین درست است اگر بگوییم که از تاریخ سقوط امپراطوری روم تا ظهور نمایشهای مذهبی «مستر» *Mysteres* در سده دوازدهم میلادی کشورهای اروپا فاقد هنر و ادب تئاتر صحیح و امیل بوده‌اند.

سومین درام‌نویس برگزیده‌ای که ذکر نامش ضرورت دارد «سناک» *Sénèque* (۴ ق. م. - ۶۵ میلادی) فیلسوف و نویسنده معروف است که علاوه بر نمایشنامه‌های تراژدی مقالات و رسالات متعددی هم درباره مسائل اخلاقی و علمی و انتقادی از او باقیست. این فیلسوف رواقی که مقارن با موقع ظهور حضرت مسیح میزیست قسمتی از اوقاتش را بکارسیاست صرف میکرد و مدتی در تبعید بسربرد و بالاخره هم بدستور نرون امپراتور *Sénèque* روم مجبور به خودکشی شد.

بدیهی است اولیاء مذهب مسیح هم که اصول معتقداتشان در ابتدای ظهور این آیین پرمبانی اخلاقی استوار بود نمیتوانستند با این وضع نابسامان تئاتر موافقت داشته باشند و همانطور که گفته شد آنرا تحریم کردند ولی بالاخره آنرا برای تبلیغ شعار دینی وسیله‌ای بسیار مناسب تشخیص دادند و بصورتی نو و با نیروی ایمان و خلوص نیست به ترویج آن همت گماشتند .

پیش از اختراع شدن ماشین چاپ تعداد بسیار معدودی از مردم اروپا میتوانستند کتاب مقدس خود را بزبان لاتین بخوانند و اولیاء کلیسا هم میکوشیدند که اصول دین مسیح را در اذهان توده مردم رسوخ دهند و بهترین راه برای تعمیم این تربیت مذهبی مجسم ساختن تصاویری زنده از وقایع کتاب مقدس در جلو پیروان آن مذهب بود . توجه به عوامل تئاتر در کلیسا ضمن برگزاری مناسک مذهبی تقریباً از قرن نهم میلادی با استفاده از موسیقی و آواز شروع شد ولی در سده دوازدهم بود که نمایشنامه‌هایی بمعنای واقعی کلمه بنا بر مضامین و داستانهای کتاب مقدس برای بازی در کلیسا نوشته شد و در اواخر سده سیزدهم تقریباً در تمام کشورهای اروپا نمایشنامه‌های مذهبی بزبان محلی بازی میشد و همین امر موجب رونق یافتن کار تئاتر گردید .

در آن ایام کلیسا مثل مساجد و معابد اسلامی در صدر اسلام منحصر به عبادت و موعظه نبود بلکه دارالعلمی بود برای پرورش ذوق و ترویج هنر و ادبیات ؛ مرکزی بود برای تشکیل اجتماعات و البته برای تدارک وسائل تفریح و سرگرمی نیز اعراض و اعتراضی در بین نبود . اصول مذهبی نیز ساده‌تر و انسانی‌تر بود و یابین دلیل کلیسا محل مناسبی بود برای ترویج تئاتر . بکار بردن زبان محلی در تئاتر بجای زبان لاتین نخستین اقدامی بود که موجب جدا شدن تئاتر از کلیسا گردید . آگاهی مردم بزبانی که هنرپیشه‌ها به آن تکلم میکردند موجب استقبال ایشان از این هنر گردید و چون وسیله دیگری برای سرگرمی و تفریح نبود مردم علاقه زیادی به تئاتر پیدا کردند . جدا شدن تئاتر از کلیسا موجب شد که در مضمون و موضوع آن نیز تغییرات اساسی و اصولی داده شود .

مؤمنان مسیحی بنوشتن نمایشنامه‌هایی بنا بر وقایع کتاب مقدس و احوال اولیاء و قدسیان پرداختند . از جمله این آثار نمایشنامه‌هاییست که درباره میلاد حضرت مسیح نوشته‌اند که در آن افراد مختلفی ظاهر میشوند که از جمله سه پادشاه هستند که از مشرق از روی حرکت ستارگان برای عرض تبریک و تهنیت میلاد مسیح به بیت لحم عزیمت کرده‌اند . این نمایشنامه باین صورت شروع میشود که ابتدا اشعیای پیغمبر درباره تولد حضرت مسیح از مادری باکره ، شرحی بصورت پیشگفتار بیان میکند و به مردم جهان بشارت میدهد که این نوزاد مردم قلمرو خود را رستگار خواهد ساخت . پس از خارج شدن اشعیاء جبرئیل به مریم وارد میشود و باو اطمینان میدهد که عنایت پروردگار شامل حال اوست و توصیه میکند که اضطراب و بیم بخود راه ندهد زیرا روح القدس در او حلول میکند و او را باردار میسازد ولی او تا پایان زندگی باکره باقی خواهد ماند . پس از عزیمت جبرئیل یوسف داخل میشود . یوسف که پس از شنیدن ماجرای مریم به عفت و تقوای او ظنین شده باو تهمت خیانت میزند و مریم از خود دفاع میکند ولی یوسف قانع نمیشود و آشفته حال سر به صحرا میگذازد . جبرئیل باز بر یوسف ظاهر میشود و شرحی درباره عفت و طهارت مریم برای وی میگوید و توصیه میکند که بخانه باز گردد و از زن برهیزگار خود دلجوئی کند و یوسف چنین میکند و هر دو شادمان میگرددند و عازم شهر بیت لحم میشوند . پس از رسیدن بحدود آن شهر یوسف مریم را برای استراحت میگذازد و خود برای آوردن کمک بداخل شهر میرود .

در این موقع سه چوپان که از تاریکی و سردی هوا و وزش بادهای سخت سرگردان شده و گوسفندان خود را ازدست داده‌اند بهم میرسند و تصمیم میگیرند که تا برآمدن آفتاب در آنجا

بمانند. هنگام خوردن و آشامیدن ستاره درخشانی را در آسمان می بینند و خوشحال میشوند که پیشگویی پدرانشان که گفته بودند آن ظهور چنین ستاره ای علامت اینست که از زن باکره ای، در شبی سرد و تاریک، کودکی و الامقام بدنیا می آید و مردم دنیا را رستگار خواهد ساخت درست در آمده است و به پیشگویی اشعیا نیز اشاره میکنند. در این ضمن فرشتگان در آسمان سرود میخوانند و چوپانان هم سرود میخوانند.

یوسف باز میگردد و مریم بشارت تولد نوزاد را باو میدهد. چوپانان هم براهنمایی دوفرشته عزم زیارت نوزاد را میکنند و در عالم سادگی یکی چیق و دومی کلاه و سومی دستکش های خود را بعنوان هدیه تقدیم میکند و مریم سرور میشود و چوپانان باز سرود نیایش میخوانند.

سپس دو پیامبر داخل میشوند. یکی از ایشان به دیگری بشارت میدهد که مسیح موعود تولد یافته است. در ضمن جارچی و ورود هرود، حکمران جلیله را اعلان میدارد و مردم را به سکوت و ادای احترام دعوت مینماید. هرود داخل میشود و درباره قلمرو حکومت و قدرت و نیروی نظامی خود صحبت میکند و از حضار باجی میگیرد و خارج میشود.

در این موقع سه پادشاه یا سه کاهن یا مجوس از مشرق داخل میشوند. پادشاه اول با حرکت ستاره درخشانی در آسمان پیشگویی پیامبران را بیاد می آورد که گفته بودند دختری باکره سری که بشر را از بدبختی نجات مبخشد بدنیا می آید. پادشاه دوم هم با مشاهده ستاره درخشان از تولد نوزاد آگاهی می یابد و این دو پادشاه با یکدیگر ملاقات میکنند و دوفری عازم زیارت مسیح میشوند. پادشاه سوم نیز از حرکت ستاره از تولد نوزاد آگاهی یافته و هر سه متفقاً عازم محل تولد حضرت عیسی میشوند. هرود از ورود سه پادشاه آگاهی می یابد. ایشان را بحضور خود میطلبد و در شکفتی است که چگونه این سه پادشاه از روی حرکت ستارگان برای یافتن نوزادی به سرزمین وی آمده اند. پادشاهان میگویند که اکنون دوازده روز از تولد این کودک میگذرد. بهر حال هرود اجازه میدهد که سه پادشاه در سرزمین وی بجهتجوی کودک نوزاد بپردازند. سه پادشاه از روی حرکت ستارگان محل مسیح را می یابند و او را ستایش میکنند و پادشاه اول جامی پر از سکه های زر هدیه میکند، پادشاه دوم جام پر از کُنُدر و سومی مَرَمُکی باو تقدیم میدارد. مریم ایشان را دعا میکند. پادشاهان قصد بازگشت بمنزل هرود را دارند ولی فرشته ای ایشان را بنام میخواند که ای یاسپار، Jaspas ای پادشاه تبریز؟ Tauruz¹ و ای بالتازار Balthasar پادشاه عربستان Araby و ای ملکبوز Melchior پادشاه اجینارا Aginara به سوی مغرب بروید و از نزدیک شدن به هرود بپرهیزید تا نقشه ظالمانه او ضایع شود. سه پادشاه پس از ستایش مسیح از یکدیگر جدا میشوند و میروند.

هرود و جاووش او داخل می شوند. هرود از بی اعتنایی پادشاهان خشمگین است و دستور دستگیری آنها را میدهد و تصمیم میگیرد همه کودکان نوزاد را بکشد. سربازان برای حفظ جان فرزندان خود التماس و استغاثه میکنند ولی هرود ایشان را با تهدید مجبور میکند که فرمان او را اطاعت کنند. فرشته به یوسف و مریم وارد میشود و میگوید از بیت لحم خارج شوید و مسیح را هم همراه خود ببرید. هرود فرمان قتل کودکان را صادر میکند ولی مسیح بمصرفته است. سربازان لاشه کودکان را نزد هرود می برند.

این خلاصه ای بود از نمایشنامه تولد مسیح که تقریباً بصورتی کامل از (انجیل متی) باب اول و دوم اقتباس شده است.

۱ - محلی با چنین املا، در عجیبک از فرهنگهای جغرافیائی یافته شد از این رو احتمال داده شد مقصود تبریز Tauris باشد.